

Examining the Jurisprudential and Legal Challenges Arising from Customary Disparities Between Spouses

Sa'eed Sabouei Jahromi¹
Seyyed Hossein Noori²
Ahmadreza Khosravi³

(Received on: 2022-11-15; Accepted on: 2023-02-22)

Abstract

Marital relations in Islamic jurisprudence and law are governed by specific rulings and principles, which sometimes require reference to customary norms ('*urf*'). However, due to variations among customs, determining the standard '*urf*' in certain cases poses challenges. This descriptive-analytical study, conducted using library resources, seeks to examine the jurisprudential and legal challenges stemming from customary differences in spousal relations. After reviewing jurisprudential and legal sources, it was concluded that customary disparities may arise either over time or due to the coexistence of multiple customs in a given period. In the first type of disparity, only a custom somehow endorsed by religious sources (*shar'*) can serve as the basis. In the second type, the standard '*urf*' has four possible approaches: 1) consideration of the husband's customary context, 2) consideration of the wife's customary context, 3) consideration of both spouses' combined context, or 4) adherence to the broader societal custom. The appropriate criterion must be derived from the evidence in each case.

Keywords: jurisprudence (*Fiqh*), law, customary disparity (*Ikhtilāf al-'Urf*), family, spouses

-
1. Ph.D. Candidate in Islamic Jurisprudence and Law, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author).
Email: sabouei.saeed@ut.ac.ir
 2. Assistant Professor, Department of Islamic Jurisprudence and Law, Farabi Campus, University of Tehran, Qom, Iran.
Email: sh.noori@ut.ac.ir
 3. Level 3 Seminary Graduate (Qom), M.A. in Islamic Jurisprudence and Law, University of Qom, Faculty Member at the Principles of Jurisprudence Department, Imams Ahl al-Bayt (AS) Jurisprudential Center, Qom, Iran.
Email: A.r.khosravi.313@gmail.com

بررسی چالش‌های فقهی و حقوقی ناشی از مغایرت‌های عرفی بین زوجین

سعید سبویی جهرمی^۱

سید حسین نوری^۲

احمد رضا خسروی^۳

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۰۳]

چکیده

روابط بین زوجین در فقه و حقوق اسلامی، دارای احکام و قواعد خاصی است که برای دستیابی به آن گاهی رجوع به عرف لازم می‌شود؛ اما با توجه به اختلاف‌های موجود بین عرف‌ها، تشخیص عرف معیار در برخی موارد با مشکل روبرو می‌شود. این پژوهش که با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای انجام گرفته است، درصدد بررسی چالش‌های فقهی و حقوقی ناشی از تفاوت‌های عرفی در روابط زوجین است. پس از بررسی منابع فقهی و حقوقی، این نتیجه به دست آمد که تغایر عرفی گاه در طول زمان رخ می‌دهد و گاهی به دلیل وجود چند عرف مختلف در یک زمان پدید می‌آید. در نوع اول از تغایر، تنها عرفی می‌تواند مبنا باشد که به نحوی از ناحیه شرع تأیید شود؛ اما در نوع دوم از تغایر، عرف معیار چهار حالت دارد؛ حالت اول: رعایت حال زوج؛ حالت دوم: رعایت حال زوجه؛ حالت سوم: لحاظ حال مجموع زوجین؛ حالت چهارم: رعایت عرف جامعه که باید از دلیل هر مورد، ملاک آن به دست آید.

کلیدواژه‌ها: فقه، حقوق، مغایرت عرفی، خانواده، زوجین

۱. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول) sabouei.saeed@ut.ac.ir

۲. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده‌گان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران sh.noori@ut.ac.ir

۳. سطح سه حوزه علمیه قم، کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم، دبیر گروه اصول فقه مرکز فقهی ائمه

اطهار (ع)، قم، ایران A.r.khosravi.313@gmail.com

مقدمه

در دین مبین اسلام برای اینکه امور زندگی مشترک به درستی و عادلانه جریان یابد و نیازهای مادی و معنوی اعضای خانواده به طور کامل تأمین گردد، وظایف مشخصی برای هر یک از مرد و زن تعریف شده است. خداوند متعال با آگاهی کامل از استعدادها و ظرفیت‌های هر یک از زوجین، مسئولیت‌های خاصی بر عهده ایشان نهاده است؛ برای مثال مرد که از قدرت جسمی بالاتری برخوردار است، مأموریت تأمین خوراک، پوشاک و مسکن برای همسر و فرزندان را بر عهده دارد و در طرف مقابل زن که از احساسات و عواطف قوی‌تری بهره می‌برد، مأمور تربیت فرزندان و ایجاد فضای محبت‌آمیز در خانه شده است. بنابراین هر یک از زوجین در فقه اسلامی عهده‌دار بخش خاصی از مسئولیت‌های خانواده هستند و برای داشتن خانواده‌ای موفق باید به طور کامل با وظایف خود آشنا باشند و به آنها جامه عمل بپوشانند.

در علم فقه برای کشف احکام الهی از منابع و روش‌ها و ابزارهای خاصی استفاده می‌شود. یکی از ابزارهای مهم در فرایند استنباط، عرف است. در مورد میزان کارایی عرف در فقه دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد؛ اما می‌توان نقش عرف را در سه محور خلاصه کرد: ۱. کشف حکم؛ ۲. تعیین مفاهیم؛ ۳. تطبیق مصادیق (سبحانی، ۱۴۲۴هـ، ج ۳، ص ۲۸۵ - ۲۸۶). در فقه و حقوق خانواده نیز عرف نقش بسزایی را ایفا می‌کند؛ به گونه‌ای که تشخیص وظیفه در برخی از موارد به عرف واگذار شده است. در مباحثی که عرف نقشی تعیین‌کننده دارد، مشاهده می‌شود که فقیهان به طور گزرا و اجمالی به عرف ارجاع می‌دهند و به اختلاف‌های موجود بین عرف‌ها توجهی نمی‌شود؛ در حالی که ارجاع به عرف گاهی با ابهام همراه است و نیاز به تبیین دارد. مغایرت موجود بین عرف‌ها در برخی موارد تشخیص وظیفه را سخت می‌کند؛ بنابراین ضرورت دارد در موارد احاله به عرف، حدود و ثغور آن نیز به روشنی مشخص گردد تا مکلف در مقام عمل به تکلیف دچار تحیر و سرگردانی نشود.

در زمینه نقش عرف در فقه به طور عام، آثاری در قالب کتاب نگارش شده است؛ از جمله می‌توان به کتاب‌های فقه و عرف نگاشته ابوالقاسم علیدوست، *العرف بین الدلیلیه و التشخیص اثر فالح عبدالرزاق العبیدی*، جایگاه عرف در استنباط نوشته تقوی الکنانی و نقش عرف در اجتهاد به قلم مستانه مروتی اشاره کرد. فصل مشترک همه این آثار، اشاره به معنای عرف و تمیز آن از اصطلاحات مشابه، بیان اقسام عرف و حجیت آن و در نهایت کاربرد عرف در مراحل مختلف استنباط است.

درباره نقش عرف در فقه خانواده و روابط بین زوجین به طور خاص، مقالات ارزشمندی نگاشته شده است؛ برای نمونه می‌توان به مقاله «نقش عرف در حقوق همسران» نوشته مریم ابن تراب اشاره کرد. در این پژوهش به جایگاه عرف در روابط مالی زوجین، مانند نفقه و مهرالمثل و روابط غیرمالی، مانند تمکین و حسن معاشرت پرداخته شده است. مقاله دیگری با عنوان «نقش عرف در تفسیر حقوق غیرمالی زوجین» از سوی فائزه عظیم‌زاده اردبیلی و اکرم محمدی آرانی در این باره نگاشته شده که تنها نقش عرف در روابطی چون حسن معاشرت و تشخیص مصالح خانواده را تبیین می‌کند. همچنین پژوهش دیگری با نام «نقش عرف در تفسیر قوانین خانواده در نظام حقوقی ایران» به قلم سلیمه رفائی منتشر شده است که تنها به کارکرد عرف در قوانین مرتبط با حقوق زوجین در نظام حقوقی ایران می‌پردازد. وجه مشترک همه مقالات آن است که فقط به تبیین مواضع کاربرد عرف در فقه و حقوق خانواده اشاره کرده‌اند؛ مثلاً بیان کرده‌اند که عرف در تعیین مقدار مهرالمثل و نفقه و دیگر مسائل نقش مرجعیت دارد، اما هیچ‌یک به چالش‌های به دلیل مغایرت عرف‌ها نپرداخته‌اند و به روشنی روش مشخص کردن عرف معیار را تبیین نکرده‌اند. برای مثال نفقه یکی از حقوق زوجه است که اصطلاحی عرفی است و شرع برای آن تعریف خاصی ارائه نکرده است، بلکه تعیین مفهوم آن و همچنین

تطبیق مصادیق آن را به عرف واگذار کرده است. حال باید مشخص شود که ملاک برای پرداخت نفقه چیست؟ اگر مردی فقیر باشد و همسری ثروتمند داشته باشد، وظیفه مرد پرداخت بر حسب شأن زوجه است یا توان مالی خود؟ از طرف دیگر برخی از پدیده‌ها مانند حق اشتغال بانوان در خارج از منزل با گذشت زمان به امری عرفی تبدیل شده است، در حالی که در زمان تشریع چنین عرفی وجود نداشته است. آیا چنین عرف‌هایی مورد تأیید شرع است یا شرع آن را امضا نمی‌کند؟ با توجه به خلأی که در این باره وجود دارد، انجام پژوهشی تفصیلی برای رفع آن ضروری به نظر می‌رسد. در پژوهش حاضر ابتدا به اختصار نقش عرف در فقه بیان شده است و در ادامه به بررسی انواع اختلاف‌هایی که در عرف ممکن است پدید آید و همچنین راه‌حل چالش‌های فقهی و حقوقی ناشی از آن پرداخته می‌شود.

۱. مفهوم‌شناسی

عرف از نظر لغوی دارای دو معنای کلی است که معانی دیگر از این دو معنا اشتقاق یافته است. معنای اول این است که چیزی پیوسته و متصل و پشت سرهم قرار گیرد؛ «عرف الفرس» که به یال اسب گفته می‌شود، در همین معنا به کار رفته است؛ از این جهت که موهای اسب به صورت پیوسته و پشت سرهم قرار دارد. معنای دوم آرامش و طمأنینه است. به امور شناخته شده معروف می‌گویند؛ به دلیل اینکه انسان در مواجهه با آنها آرامش و اطمینان خاطر دارد. متضاد عرف در این معنا، واژه «نکر» است؛ چون اگر انسان به چیزی شناخت نداشته باشد، در برابر آن حالت ترس پیدا می‌کند (ابن فارس، ۱۴۰۴ هـ، ج ۴، ص ۲۸۱). در این نوشتار عرف به معنای دوم مدنظر است. عرف در این معنا مترادف با کلمه «معروف» است و به هر چیزی که نزد مردم شناخته شده باشد، اطلاق می‌شود (ابن اثیر،

۱۳۶۷ هـ. ش، ج ۳، ص ۲۱۶). اما در استعمال غالب تنها به کارهای نیک «معروف» گفته می‌شود؛ به این دلیل که فطرت الهی انسان آنها را می‌شناسد و با انجام آنها به آرامش می‌رسد (ابن منظور، ۱۴۱۴ هـ، ج ۹، ص ۲۳۹).

در اصطلاح تعریف‌های زیادی برای عرف ارائه شده است؛ برخی عرف را چنین تعریف کرده‌اند: «آنچه به دلیل شهادت عقل در نفس انسان استقرار یافته و طبیعت انسان آن را پذیرفته است» (جرجانی، ۱۴۰۳ هـ، ص ۱۴۹). برخی دیگر عرف را این‌گونه کرده‌اند: «آنچه مردم در رفتار و معاملاتشان به آن عادت کرده‌اند و وضعیت آنها بر آن استقرار یافته است» (بدران، [بی‌تا]، ص ۲۱۳). اما این دو تعریف اشکال‌هایی دارند؛ در تعریف اول این اشکال وجود دارد که عرف را به عرف عقلایی منحصر کرده است، درحالی‌که عرف عادات همه مردم را دربر می‌گیرد؛ به همین دلیل عرف را به دو قسم صحیح و فاسد تقسیم می‌کنند. تعریف دوم نیز به این دلیل مناقشه‌پذیر است که عرف را به عرف عملی منحصر کرده است، درحالی‌که عرف قولی نیز از اقسام عرف به شمار می‌رود. تعریف دیگری برای عرف به این ترتیب بیان شده است: «گفتار، کردار و ترک فعلی که مردم به آن عادت دارند و بر طبق آن مشی می‌کنند» (خلاف، [بی‌تا]، ص ۸۹). این تعریف جامع است؛ چون عرف فاسد و عرف قولی را نیز شامل می‌شود.

۲. حجیت عرف و جایگاه آن در فقه

برای اینکه بتوان از عرف در مسیر استنباط شرعی استفاده کرد، لازم است ابتدا حجیت آن احراز شود. درباره حجیت عرف دیدگاه‌هایی بین دانشمندان وجود دارد:

۲-۱. حجیت ذاتی

برخی اندیشمندان معاصر اعتقاد دارند حجیت عرف ذاتی است و نیازی به تأیید شارع ندارد. از دیدگاه صاحبان این نظریه، امکان ردع عرف‌هایی که در میان همه مردم فراگیر

شده است وجود ندارد؛ چون مستلزم از بین رفتن نظام اجتماعی است (مغنیه، ۱۹۷۵م، ص ۲۲۲). منشأ چنین عرف‌هایی ریشه در فطرت انسان دارد و با نیازهای ذاتی بشر هماهنگ است و در صورت مخالفت با آن مشکلات عدیده‌ای در زندگی انسان‌ها پدید می‌آید.

۲-۲. حجیت امضایی

بر اساس این نظریه تنها عرفی حجیت دارد که از ناحیه شارع به طریقی تأیید شده باشد. این دیدگاه از طرفداران بیشتری برخوردار است. درباره اینکه تأیید و امضای شارع به چه ترتیب باید باشد، چند نظر وجود دارد:

* لزوم امضا: مشهور معتقدند برای اثبات حجیت عرف لازم است موافقت شارع با آن احراز شود و صرف عدم ردع یا عدم احراز ردع کفایت نمی‌کند (عراقی، ۱۴۲۰هـ، ج ۲، ص ۱۱۰؛ اصفهانی، ۱۴۱۸هـ، ج ۱، ص ۱۰۵).

* احراز عدم ردع: برخی باورمندند صرف عدم مخالفت شارع با عرف برای اثبات حجیت آن کافی است و نیازی به احراز امضای شارع نیست (طباطبایی، ۱۴۲۶هـ، ج ۱، ص ۴۸۴).

* عدم احراز ردع: طبق این نظریه حتی احراز عدم ردع نیز لزومی ندارد، بلکه صرف عدم احراز ردع برای حجیت عرف کفایت می‌کند (اصفهانی، ۱۴۲۹هـ، ج ۳، ص ۲۴۸).

به نظر می‌رسد در این باره باید به تفصیل قائل شویم. اگر عرفی در همه زمان‌ها و مکان‌ها فراگیر شود، نیازی به امضا ندارد و حجیت آن ذاتی است؛ چون خطای چنین عرفی عادتاً محال است. از طرفی دیگر وقتی همه مردم در زمان‌ها و مکان‌های مختلف بر مسئله‌ای اتفاق نظر داشته باشند، چنین اجماعی نشان‌دهنده این است که این عرف از منشأ و ریشه‌ای سرچشمه گرفته است که در بین همه مردم با همه اختلافاتی که دارند، مشترک است و این وجه اشتراک چیزی جز ادراک عقلی یا فطرت الهی نیست. در مقابل اگر عرفی به این حد از شیوع و فراگیری نرسد، باید به یکی از طرق بالا از ناحیه شارع تأیید شود.

مسلم این است که عرف در جایی کاربرد دارد که دلیل شرعی خاصی وجود نداشته باشد؛ به عبارت دیگر مرجعیت عرف تنها در منطقة الفراغ است. اگر در موردی نص شرعی وجود داشته باشد، عرف بی اعتبار است و تفاوتی ندارد عرف با آن نص موافق باشد یا مخالف؛ چون در هر دو حالت نص شرعی ملاک عمل خواهد بود (سبحانی، ۱۴۲۴هـ، ج ۳، ص ۲۸۵). با این توضیح می توان مرجعیت عرف را در مواضع زیر خلاصه کرد:

الف) کشف حکم

عرف با دو شرط می تواند حکم جواز را کشف کند:

اول: تعارضی با نصوص شرعی نداشته باشد؛ بنابراین برخی از عرف ها مانند اختلاط مردان و زنان در عروسی ها، شرب مسکرات، رباخواری و ... که در برخی از مناطق وجود دارد، نمی تواند کاشف از حکم شرعی باشد.

دوم: متصل به زمان معصوم باشد (سبحانی، ۱۴۲۴هـ، ج ۳، ص ۲۸۵ - ۲۸۶)؛ از این رو اگر عرفی در زمان های بعد از عصر معصومان حادث شود، کاشف بودن آن محل اشکال است که در مباحث آتی به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

ب) تبیین مفاهیم

شارع مقدس حکیم است و هنگام تکلم با مردم همانند خود آنها سخن می گوید؛ در غیر این حالت مردم نمی توانند مقاصد شارع را به خوبی درک کنند و غرض شارع از بیان احکام و معارف شرعی تأمین نمی گردد. با توجه به این مطلب می توان مرجعیت عرف در تبیین مفاهیم را به خوبی درک کرد؛ چون شارع بالسان عرفی مخاطبان سخن گفته و برای فهم کلام شارع باید به عرف زمان شارع مراجعه کرد و اگر شارع روش دیگری غیر از روش عرف برای القای مقاصد خود داشت، به یقین آن را بیان می کرد، ولی چنین بیانی از شارع نرسیده است (بهبهانی، ۱۴۱۵هـ).

ص ۱۰۵ - ۱۰۶). البته این توضیح در خصوص مفاهیمی صادق است که مفهوم شرعی نداشته باشد؛ اما اگر شارع تعریف خاصی برای مفهومی ارائه کرد، برای تعیین آن به کلام او مراجعه می‌شود و عرف دخالتی در تعیین چنین مفهومی ندارد (اردبیلی، ۱۴۰۳ هـ، ج ۸، ص ۴۰۳).

ج) تطبیق مصادیق

گاهی مفاهیم کاملاً مشخص هستند، اما دربارهٔ صدق آنها بر برخی از مصادیق تردید می‌شود. در این زمینه نیز باید به عرف مراجعه کرد؛ مثلاً گفته شده است نماز در وطن باید تمام خوانده شود؛ حال اگر در وطن بودن مکانی شک شود، باید از عرف استفسار شود. همچنین در فقه بیان شده است انسان باید در محافظت از مالی که به امانت نزد او سپرده شده، کوشش کند؛ اما اینکه مصداق حفاظت چیست، بر عهده عرف است و ممکن است در جوامع مختلف مصداق محافظت متفاوت باشد (اردبیلی، ۱۴۰۳ هـ، ج ۱۰، ص ۲۷۹ - ۲۸۰).

۳. نقش عرف در فقه خانواده

احکام اسلامی فقط به عبادات و مسائل شخصی اختصاص ندارد، بلکه قوانین زیادی را برای تنظیم روابط انسان‌ها با یکدیگر وضع کرده است. از جمله روابطی که اهمیت ویژه‌ای دارند، روابط خانوادگی است. در آیات قرآن کریم، فلسفهٔ تشکیل بنیان خانواده ایجاد آرامش، مودت و رحمت بین زوجین دانسته شده است (روم: ۳۰؛ اعراف: ۷؛ ۱۸۹). در روایات پیامبر اسلام (ص) و خاندان مکرم ایشان نیز دستورهای جامعی دربارهٔ شیوهٔ تعامل اعضای خانواده با یکدیگر به ما رسیده است. در این زمینه نیز برای تعیین برخی از مفاهیم یا تطبیق آنها بر مصادیق مختلف ناچار به مراجعه به عرف هستیم. برخی از مواردی که در امور خانوادگی به عرف وابسته است، عبارت‌اند از:

۳-۱. معاشرت نیکو

خداوند متعال در سوره «نساء» می‌فرماید: «و عاشروهنّ بالمعروف: با زنان به نیکویی رفتار کنید» (نساء ۴: ۱۹). خداوند در این آیه کریمه خطاب به همه مردان فرمان می‌دهد که با زنان معاشرت معروف داشته باشند. بر همین اساس در ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی آمده است: «زن و شوهر مکلف به حسن معاشرت با یکدیگرند». برای تعیین مفهوم واژه «معروف» و همچنین تشخیص مصادیق آن باید به عرف مراجعه شود.

۳-۲. تمکین

یکی از وظایف شرعی که زن در فضای خانواده بر عهده دارد، تمکین است. تمکین به طور کلی دارای دو معناست:

الف) تمکین به معنای عام: به این معنا که زن وظایف خود را در برابر شوهرش به جا آورد و در حدودی که شرع معین کرده است، از او اطاعت کند و مدیریت او در امور مختلف خانواده را بپذیرد (کاتوزیان، ۱۳۸۵ ه.ش، ج ۱، ص ۲۸۸). در ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی چنین آمده است: «هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند، مستحق نفقه نخواهد بود». در این ماده قانونی به تمکین به معنای عام اشاره شده است.

ب) تمکین به معنای خاص: به این معناست که زن در حد متعارف به نیازهای جنسی مرد پاسخ دهد (نجفی، ۱۴۰۴ ه.ش، ج ۳۱، ص ۳۰۳). در ماده ۱۱۲۷ قانون مدنی چنین آمده است: «هرگاه شوهر بعد از عقد مبتلا به یکی از امراض مقاربتی گردد، زن حق خواهد داشت که از نزدیکی با او امتناع نماید و امتناع به علت مزبور مانع حق نفقه نخواهد بود». در این عبارت اشاره به معنای خاص تمکین شده است.

آنچه در این مقام درصدد بیان آن هستیم، این است که تمکین در هر دو معنایش اصطلاحی عرفی است و شرع برای آن تعریف خاصی ارائه نکرده است، بلکه برای تعیین مفهوم آن و همچنین تطبیق مصادیق آن باید به عرف مراجعه نمود.

۳-۳. تشخیص مصلحت خانواده

ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی می‌گوید: «شوهر می‌تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیت خود یا زن باشد، منع کند». در شریعت اسلامی مدیریت و ریاست امور مختلف خانواده بر عهده مرد گذاشته شده است (نساء ۴: ۲۴)؛ به همین دلیل مرد می‌تواند در جنبه‌های مختلف زندگی مشترک تصمیم‌گیری کند. البته این مطلب به این معنا نیست که مرد می‌تواند هرگونه تمایل داشت تصمیم بگیرد، بلکه باید مصالح زندگی مشترک را رعایت کند. در قانون مدنی ضابطه خاصی برای تشخیص این مصالح ذکر نشده و آن را به عرف محول کرده است. در بخش دوم ماده مذکور نیز اشاره شده است که اگر شغل زن با حیثیت مرد یا حیثیت خودش منافات داشته باشد، مرد حق ممانعت از اشتغال او را دارد. در این مورد نیز قانون، ضابطه‌ای برای تشخیص تحقق منافات با حیثیت ارائه نکرده است؛ چون حیثیت و شأن هر شخصی متفاوت است و بستگی به زمان و مکان و جایگاه او در جامعه دارد و تعیین ضابطه برای چنین امری اساساً غیرمعقول، بلکه غیرممکن است و مرجع تعیین آن عرف است.

۳-۴. مهرالمثل

در ماده ۱۰۸۷ قانون مدنی چنین آمده است: «اگر در نکاح دائم، مهر ذکر نشده یا عدم مهر شرط شده باشد، نکاح صحیح است و طرفین می‌توانند بعد از عقد مهر را به تراضی معین کنند و اگر قبل از تراضی بر مهر معین بین آنها نزدیکی واقع شود، زوجه مستحق مهرالمثل خواهد بود»؛ به این معنا که مرد وظیفه دارد با توجه به جایگاه و شأن زن مهریه او را بپردازد (حلی، ۱۴۱۰هـ، ج ۲، ص ۲۱۶). مرجع تعیین مهرالمثل نیز عرف است.

۴. انواع مغایرت‌های عرفی

همان گونه که بیان شد، عرف در موارد مختلفی از فقه و حقوق خانواده مرجعیت دارد؛ اما اینکه مراد از عرف دقیقاً چیست، در پاره‌ای از موارد ابهام وجود دارد. این ابهام گاهی ناشی

از تغییرات عرف‌ها در طول زمان است و گاهی به دلیل تغایر عرف‌های مختلف در یک زمان؛ به همین دلیل بحث را در دو بخش جداگانه پیگیری می‌کنیم.

۴-۱. تغایر عرفی در طول زمان

زندگی بشر با گذشت زمان دستخوش تحولات گسترده‌ای شده است. با پیشرفت علم و تکنولوژی سبک زندگی انسان‌ها در برابر گذشته بسیار متفاوت شده است. بسیاری از فرهنگ‌هایی که در گذشته نیکو و مستحسن دانسته می‌شد، امروزه به امری ناپسند و قبول‌نشدنی بدل شده است. از سوی دیگر برخی از رسوم که در دنیای امروز رایج و پسندیده است، اثری از آن در گذشته وجود نداشته است. در مباحث گذشته گذرا اشاره شد که عرف در صورتی می‌تواند در نقش کاشف بودن از حکم ظاهر شود که متصل به زمان معصوم باشد؛ چون تقریر معصوم موجب حجیت بخشی به آن می‌شود. در این قسمت باید به تفصیل به این مطلب پردازیم که آیا راهی وجود دارد تا حجیت عرف‌هایی که پس از زمان حضور معصومان شکل گرفته است اثبات شود یا باید به عرف‌های متصل به آن زمان بسنده کنیم؟

حجیت عرف مستحدثه

چنان‌که گذشت، عرف در فقه در سه جایگاه می‌تواند نقش‌آفرینی کند. در این بخش به بررسی حجیت عرف مستحدث در سه جایگاه پیش‌گفته می‌پردازیم. درباره نقش عرف در تعیین مفاهیم و تطبیق آنها بر مصادیق اساساً نیازی به اثبات حجیت عرف نداریم؛ چون در این موارد موضوع و حکم در قضیه شرعی روشن است و دلیل اعتبار حکم نیز مشخص است و عرف نقش تشریعی ندارد، بلکه صرفاً موضوع را تنقیح می‌کند؛ با این تفاوت که در بخش تعیین مفاهیم عرف، زمان صدور نص معتبر است؛ چون آیات و روایات طبق

فهم عرفی زمان نزول شریعت بیان شده است و برای تعیین مفاهیم به کاررفته در عبارات شرعی باید به عرف همان عصر مراجعه شود؛ برای مثال در زمان گذشته لفظ «أم» فقط به شخصی اطلاق می‌شد که نطفه متعلق به او بود و در رحم او نیز رشد می‌کرد؛ اما در زمان حاضر که رحم اجاره داده می‌شود، لفظ «أم» مفهومی گسترده‌تر پیدا کرده است و بر زن صاحب تخمک هرچند جنین در بدن او رشد نکرده باشد نیز اطلاق می‌شود. با توجه به مستحدثه بودن چنین مفهومی نمی‌توان با استناد به اینکه امروزه لفظ «أم» بر صاحب تخمک نیز اطلاق می‌شود، احکامی را که در مصادر شرعی بر واژه «أم» جاری شده، بر صاحب تخمک نیز جاری کرد.

اما در مورد عرف‌هایی که نقش حکم‌سازی را بر عهده دارند، مشهور فقیهان قائل به عدم حجیت عرف مستحدث هستند؛ چون عرف در صورتی می‌تواند حکمی را مشخص کند که در حضور معصوم انجام شده باشد و ایشان آن را تأیید کرده باشند؛ در غیر این حالت دلیلی بر حجیت عرف در تعیین حکم وجود ندارد (سبحانی، ۱۴۲۴هـ، ج ۳، ص ۲۸۶). در مقابل این نظریه، برخی حجیت عرف مستحدث را پذیرفته‌اند (موسوی خمینی، ۱۳۸۲هـ، ش، ج ۳، ص ۱۷۱). از دیدگاه این دسته دلیل حجیت عرف را می‌توان به گونه‌ای تقریر کرد که حجیت عرف‌های پس از عصر معصومان را نیز ثابت کند. برخی از دلایل این گروه عبارت‌اند از:

الف) وجوب دفع منکر

دفع منکر به این معناست که قبل از تحقق منکر از وقوع آن جلوگیری شود. دفع منکر مانند رفع آن واجب است (انصاری، ۱۴۱۵هـ، ج ۱، ص ۱۴۱) و هنگامی که معصوم از طریق علم عادی یا علم غیبی مطلع شود در آینده عرفی به وجود خواهد آمد، اما از آن نهی نکند، به این معناست که معصوم به آن عرف جدید رضایت دارد و آن را امضا کرده است؛ با این استدلال حجیت عرف مستحدث اثبات می‌شود (ر.ک به: موسوی خمینی، ۱۳۸۲هـ، ش، ج ۳، ص ۱۷۱).

دو اشکال بر این استدلال وارد است:

اول: تنها دلیلی که می‌توان بر وجوب دفع منکر اقامه کرد، همان ادله وجوب نهی از منکر است؛ بنابراین وجوب دفع منکر منوط به وجود شرایط وجوب نهی از منکر است، درحالی که برخی از شرایط وجوب نهی از منکر در محل بحث وجود ندارد؛ برای مثال یکی از شرایط وجوب نهی از منکر، تنجز تکلیف برای فاعل منکر است و زمانی که شخصی بر طبق عرف و با غفلت از مخالفت با شرع عمل می‌کند، تکلیف بر او منجز نمی‌شود. افزون بر این عدم مزاحم اقوی و احتمال تأثیر، دو شرط دیگر وجوب دفع از منکر هستند که در محل بحث وجود ندارند (جمعی از نویسندگان، ۱۴۴۱ هـ، ص ۳۴).

دوم: بنای معصومان این بوده ساست که علم غیب را در احکامی مانند نهی از منکر دخالت ندهند (مجلسی، ۱۴۰۴ هـ، ج ۳، ص ۱۲۴)؛ با این وجود استدلال مذکور بر حجیت عرف مستحدث ناتمام خواهد بود.

ب) وجوب تبلیغ شریعت

یکی از وظایف معصومان، تبلیغ شریعت به همه نسل‌های بشریت است؛ بنابراین اگر از طریق علم غیب متوجه شوند در آینده عرفی شکل می‌گیرد، با وجود عدم رضایت به آن عرف باید از آن نهی کنند و حکم صحیح شرعی را بیان کنند و وقتی منعی از ایشان درباره عرف مستحدث نرسیده است، نتیجه می‌گیریم آن را تأیید کرده‌اند (جمعی از نویسندگان، ۱۴۴۱ هـ، ص ۳۵).

به این استدلال نیز چند اشکال وارد است:

اول: همان‌طور که اشاره شد روش معصومان در تبلیغ احکام شرعی استفاده از علم غیب نبوده است (مجلسی، ۱۴۰۴ هـ، ج ۳، ص ۱۲۴).

دوم: بر فرض که معصوم با به‌کارگیری علم غیب وظیفه نهی از عرف‌های مستحدث را داشته باشد، باز هم نمی‌توان از عدم وصول نهی، رضایت ایشان را نتیجه گرفت؛ چون این احتمال وجود دارد که به دلیل رعایت مصلحت تدریجی بودن احکام، از عرف‌های مستحدث نهی نشده باشد (جمعی از نویسندگان، ۱۴۴۱هـ، ص ۳۶). برای مثال در دوران معاصر یکی از اموری که عرف درآمده است، اشتغال بانوان در بیرون از منزل است. امروزه در جوامع مختلف زنان حتی اگر شوهرانشان امکانات لازم را برای یک زندگی راحت تأمین کند، این حق را برای خود قائل هستند که در بیرون از خانه به کارهای مورد علاقه خود مشغول شوند. این یکی از عرف‌هایی است که در دوران جدید ایجاد شده است. در زمان‌های گذشته اشتغال زن‌ها در بیرون از منزل امری غیرمعارف بود. با پیدایش چنین عرفی در عصر حاضر آیا می‌توان با استناد به آن اشتغال زن در خارج از منزل را حتی در صورت مخالفت شوهر جایز دانست؟ با توجه به مباحث گذشته، پاسخ این پرسش روشن است؛ چون عرف حکم‌ساز باید متصل به زمان معصومان باشد و از سوی دیگر مخالفتی از ناحیه ایشان با آن صورت نگرفته باشد (سبحانی، ۱۴۲۴هـ، ج ۳، ص ۲۸۵ - ۲۸۶)؛ درحالی‌که در مثال مورد بحث عرف اتصال به زمان معصوم ندارد و ادله‌ای که دلالت دارد اجازه مرد برای خروج زن از خانه لازم است، ناهمی از چنین عرفی است (عاملی، ۱۴۱۳هـ، ج ۸، ص ۳۰۸).

۲-۴. تغایر عرفی در یک زمان

گاهی در یک زمان چند عرف با یکدیگر مغایرت دارند که موجب ابهام در تکلیف شرعی می‌شود. از آنجاکه زن و شوهر گاهی در فرهنگ‌های مختلفی رشد کرده‌اند و دارای جایگاه و شئون متفاوتی هستند و افزون بر این محل سکونت ایشان نیز ممکن است دارای عرفی متغایر با عرف جایگاه اجتماعی ایشان باشد، باید در موارد مختلف مشخص شود ملاک

عمل به وظیفه شرعی کدام عرف است. آیا ملاک عرفی است؛ یعنی جایگاه اجتماعی زن اقتضا دارد یا عرفی که شأن مرد طلب می‌کند یا اینکه شأن هر دو باید مدنظر واقع شود؟ آیا در این باره می‌توان به قاعده‌ای کلی رسید که در تمامی فروع فقهی قابل تطبیق باشد یا در مسائل مختلف باید روش مختص به آن را اعمال کرد؟

این مسئله را در قالب یک مثال بیان می‌کنیم تا زوایای مختلف بحث روشن‌تر شود. خداوند متعال در قرآن کریم خطاب به مردان می‌فرماید: «و عاشروهن بالمعروف: با زنان به نیکی معاشرت کنید» (نساء ۴: ۱۸). چنان‌که بیان شد، مرجع تشخیص معروف، عرف است. حال اگر زن جایگاهی والا داشته باشد، به طوری که رفتاری خاص در برابر او معاشرت به معروف محسوب می‌شود، درحالی‌که مطابق با اقتضای شأن مرد رفتاری نازل‌تر از آن نیز معروف به شمار می‌رود و از سوی دیگر مرد و زن در شهری سکونت دارند که مطابقتی به شئون واقعی آنها ندارد و از معاشرت به معروف مصادیق دیگری را برداشت می‌کنند، در این فرض شوهر برای عمل به این دستور الهی و ادای حق معاشرت به معروف باید چه معروفی را به جا آورد؟ آیا معاشرت به معروف آن چیزی است که جایگاه و شأن زن اقتضا دارد یا معروفی که شأن مرد در جامعه طلب می‌کند؟ یا شأن هر دو با هم لحاظ می‌شود؟ یا به شأن واقعی آنها توجهی نمی‌شود، بلکه به شأنی که در جامعه محل سکونت برای آنها در نظر گرفته می‌شود، باید توجه کرد؟ در صورت مواجه شدن با چنین وضعیتی با توجه به استقرائی که صورت گرفت، چهار حالت ممکن است وجود داشته باشد:

۱. تقدیم حال زوج و لحاظ شأن او: با توجه به ادله در برخی موارد باید حال زوج معیار باشد؛ از جمله:

الف) تمکین زوجه در برابر زوج در ارضای امور جنسی: با توجه به ادله‌ای که در این باره وجود دارد، برای تحقق تمکین باید به حال زوج توجه شود (حلی، ۱۴۰۸ هـ، ج ۲، ص ۲۹۱).

ب) **مهرالتمتع**: اگر در عقد نکاح مهریه معین نشده باشد و طلاق قبل از نزدیکی و تعیین مهریه واقع شود، مرد موظف به پرداخت مهرالتمتع است. از نگاه فقه برای تعیین مقدار مهرالتمتع، وضعیت مالی مرد معیار خواهد بود (حلی، ۱۴۱۳هـ، ج ۷، ص ۱۹۱). در ماده ۱۰۹۴ قانون مدنی نیز همین مسئله بیان شده است: «برای تعیین مهرالتمتع حال مرد از حیث غنا و فقر ملاحظه می‌شود».

۲. **تقدیم حال زوجه و لحاظ شأن او**: با توجه به ادله در برخی موارد باید حال زوجه معیار باشد؛ از جمله:

الف) **نفقه**: پرداخت نفقه بر مرد واجب است، اما مقدار آن امری عرفی است که باید متناسب با شأن زوجه پرداخت شود (حلی، ۱۴۰۸هـ، ج ۲، ص ۲۹۳). این مطلب در ماده ۱۱۰۷ قانون مدنی نیز به صراحت آمده است: «نفقه عبارت است از همه نیازهای متعارف و متناسب با وضعیت زن از قبیل مسکن، البسه، غذا، اثاث منزل و هزینه‌های درمانی و بهداشتی و خادم در صورت عادت یا احتیاج به واسطه نقصان یا مرض».

ب) **مهرالمثل**: اگر مهر در عقد نکاح معین نشود و دخول صورت گیرد، بر مرد واجب است مهرالمثل بپردازد؛ یعنی با توجه به شأن و ویژگی‌های زن به همان مقدار که به امثال آن زن مهریه پرداخت می‌شود، به او نیز مهریه داده شود (حلی، ۱۴۱۰هـ، ج ۲، ص ۱۶). در ماده ۱۰۹۱ قانون مدنی به این مسئله تصریح شده است: «برای تعیین مهرالمثل باید حال زن از حیث شرافت خانوادگی و سایر صفات و وضعیت او نسبت به امثال و اقربان و اقارب و همچنین معمول محل و غیره در نظر گرفته شود».

نکته‌ای که باید بدان توجه شود، این است که رعایت حال زن یا رعایت حال مرد به این معنا نیست که طرف مقابل او هیچ حقی ندارد، بلکه به این معناست که در حالت عادی باید رعایت حال یک طرف خاص شود؛ اما مراعات تا جایی است که طرف مقابل دچار ضرر، عسر و حرج و دیگر عناوین ثانوی نشود؛ مثلاً مرد در پرداخت نفقه باید شأن زن را رعایت

کند، اما اگر رعایت حال او به تکلیف خارج از قدرت او بینجامد، وجوب رعایت حال زوجه در حق زوج منجز نمی‌شود. در مورد رعایت حال مرد در تمکین نیز زوجه تا حدی وظیفه دارد که موجب عسر و حرج یا ضرر به او نشود، در غیر این حالت زوجه تکلیفی نسبت به تمکین ندارد؛ اما از آنجا که این موارد ارتباطی با حکم اولی ندارد، در طرح عنوان به طور مطلق گفته شد حال زوج یا حال زوجه مقدم می‌شود.

۳. رعایت حال مجموع زوجین: در برخی موارد باید شأن زن و شوهر با هم ملاحظه شود؛ برای مثال در ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی آمده است که مرد می‌تواند زن را از اشتغالی که با مصالح خانواده منافات دارد منع کند. مصالح خانواده باید با لحاظ حال مجموع مرد و زن تشخیص داده شود. در چنین موردی باید وضعیت مجموع مرد و زن به طور مجموعی ارزیابی شود.

۴. رعایت عرف جامعه بدون توجه به حال زوجین: در برخی از احکام فقهی خانواده، احاله به عرف ارتباطی به حال زوجین ندارد، بلکه عرف جامعه باید ملاحظه شود؛ برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) در برخی از جوامع جهیزیه به عروس تملیک می‌شود، اما در برخی دیگر جهیزیه عاریه‌ای است که به عروس داده می‌شود. اگر در موردی هنگام اعطای جهیزیه، تصریحی بر تملیک یا عاریه بودن آن نشود، با توجه به ارتکازی که وجود دارد این اعطاء، حمل بر عرف همان منطقه‌ای می‌شود که اعطای جهیزیه در آن واقع شده است و حال زوج یا زوج دخالتی در این قضیه ندارد. در قانون مدنی به طور خاص اشاره‌ای به جهیزیه نشده است، اما ماده ۱۱۰۷ تهیه اثاث منزل را بر عهده مرد می‌داند که بایستی متناسب با وضعیت زوجه تهیه شود.

ب) در برخی از جوامع رسم است که در ایام بعد از عقد و قبل از زفاف نزدیکی انجام نمی‌شود و نفقه‌ای نیز به زن تعلق نمی‌گیرد. اگر عقدی در چنین فضایی انجام گیرد،

هرچند در متن عقد اشاره‌ای به سقوط نفقه در این ایام نکرده باشند، زن حق مطالبه نفقه را ندارد؛ چون شرط سقوط نفقه در این مدت به طور ارتکازی وجود داشت و لازم‌الاجراست. در این مورد نیز حال زوجین دخالتی ندارد، بلکه عرف جامعه زمینه را برای سقوط نفقه فراهم می‌کند. با این وجود در ماده ۱۱۰۲ قانون مدنی تصریح شده است: «همین که نکاح به طور صحت واقع شد، روابط زوجیت بین طرفین موجود و حقوق و تکالیف زوجین در مقابل همدیگر برقرار می‌شود». براساس اطلاق این ماده در فاصله زمانی پس از عقد و قبل از زفاف مرد وظیفه دارد نفقه زن را پرداخت کند، مگر اینکه زوجه از تمکین خودداری کند که در این صورت بر اساس ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی از نفقه محروم خواهد شد.

پس در برخی موارد رعایت حال زوج لازم است و در برخی دیگر رعایت حال زوجه و در برخی موارد حال هر دو به صورت مجموعی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. در موارد دیگری نیز باید عرف جامعه را لحاظ کرد و حال شخصی زوج و زوجه دخالتی در تعیین وظیفه ندارد. اما اینکه حدود رعایت حال هریک تا چه حدی است، با توجه به ادله هر مورد مشخص می‌شود؛ مثلاً در مورد نفقه می‌دانیم که باید حال زن مراعات شود؛ اما این پرسش وجود دارد که آیا باید نیاز متعارف زن ملاک باشد یا شأن او؟ اگر شأن او ملاک باشد، آیا شأن واقعی او در محلی که شأنیت سکونت دارد، ملاک است یا شأن او در شهر محل سکونتش، هرچند سکونت در شهر فعلی با شأن او سازگار نباشد؟ اینها پرسش‌هایی هستند که پاسخ آن را باید در ادله جستجو کرد.^۱

نتیجه

عرف در فرایند استنباط از جایگاه مهمی برخوردار است. نقش عرف را می‌توان در سه جایگاه خلاصه کرد: کشف حکم، تعیین مفهوم و تطبیق مصداق. در مباحث فقهی و

حقوقی خانواده به‌ویژه در روابط بین زوجین عرف نقش مهمی را ایفا می‌کند. فقیهان با ملاحظه این مطلب در فروعات مختلف به مرجعیت عرف اشاره کرده‌اند؛ اما در برخی موارد تشخیص عرف معیار با ابهام مواجه می‌شود. به طور کلی می‌توان اختلاف‌های ناشی از تغایر عرفی را به دو دسته تقسیم کرد؛ دسته اول: اختلافی که ناشی از گذر زمان است؛ به این معنا که در طول زمان عرف‌هایی پدید می‌آید که در گذشته وجود نداشته است. در این قسم گفته شد تنها عرفی در امر حکم‌سازی معتبر است که از ناحیه شارع تأیید شده باشد؛ بنابراین عرف‌های نوظهور در این زمینه اعتباری ندارند. دسته دوم: تغایر عرفی در یک زمان که ناشی از وجود چند عرف مختلف است. در این قسم نیز این نتیجه به دست آمد که عرف معیار چهار حالت دارد؛ حالت اول: رعایت حال زوجه؛ حالت دوم: رعایت حال زوج؛ حالت سوم: رعایت حال مجموع زوجین؛ حالت چهارم: رعایت عرف جامعه بدون لحاظ حال زوجین. البته تعیین اینکه در هر فرع فقهی کدام حالت باید ملاک قرار گیرد، با توجه به میزان دلالت مستندات آن مسئله روشن می‌شود. در قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران نیز تصریحی به تعارض بین عرف‌ها و راه حل برون رفت از آن بیان نشده است و ملاکی در این باره ارائه نگردیده است؛ اما بررسی مواد مختلف قانونی در باب حقوق خانواده، تقسیم چهارگانه یادشده را تأیید می‌کند.

پی‌نوشت

۱. نگارنده در مقاله‌ای دیگر با عنوان «ابهام‌زدایی از ملاک تقدیر نفقه» (نشریه مطالعات فقهی حقوقی زن و خانواده، شماره ۹، شهریور ۱۴۰۱) در پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها کوشیده است.

کتاب‌نامه

قرآن کریم

ابن‌اثیر، مبارک بن محمد جزری. (۱۳۶۷ ه.ش). *النهاية في غريب الحديث و الأثر*. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

ابن‌فارس، احمد. (۱۴۰۴ ه). *معجم مقائیس اللغة*. قم: مکتب الاعلام الإسلامی.

ابن‌منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ ه). *لسان العرب*. بیروت: دارالفکر.

اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۳ ه). *مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

اصفهانى، محمد حسين. (۱۴۱۸ ه). *حاشية كتاب المكاسب*. قم: انوار الهدی.

اصفهانى، محمد حسين. (۱۴۲۹ ه). *نهاية الدراية*. بیروت: مؤسسه آل‌البيت.

انصارى، مرتضى بن محمد امين. (۱۴۱۵ ه). *المكاسب المحرمة*. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.

بدران، ابوالعینین بدران. [بی‌تا]. *تاریخ الفقه الاسلامي و نظرية الملكية و العقود*. بیروت: دارالنهضة العربيه.

بهبهانی، محمدباقر. (۱۴۱۵ ه). *الفوائد الحاثریة*. قم: مجمع الفکر الإسلامی.

جرجانی، علی بن محمد. (۱۴۰۳ ه). *التعريفات*. بیروت: دارالکتب العلمیه.

جمعی از نویسندگان. (۱۴۴۱ ه). *الفاائق فی الأصول*. قم: مرکز نشر حوزه علمیه.

حلی، حسن بن یوسف بن مطهر. (۱۴۱۰ ه). *إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

حلی، حسن بن یوسف بن مطهر. (۱۴۱۳ ه). *مختلف الشيعة في أحكام الشريعة*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

حلی، محمد بن احمد بن ادريس. (۱۴۱۰ ه). *السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ ه). *شرائع الأسلام في مسائل الحلال و الحرام*. قم: مؤسسه اسماعیلیان.

خلاف، عبدالوهاب. [بی‌تا]. *علم أصول الفقه*. قاهره: مکتبه الدعوة.

خمینی، سیدروح الله. (۱۳۸۲ هـ.ش). تهذیب الأصول. قم: دارالفکر.
سبحانی، جعفر. (۱۴۲۴ هـ). إرشاد العقول إلى مباحث الأصول. قم: مؤسسه امام صادق (ع).
طباطبایی، سیدمحمدکاظم. (۱۴۲۶ هـ). حاشیة فرائد الأصول. قم: دارالهدی.
عاملی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۳ هـ). مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام. قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.
عراقی، ضیاء الدین. (۱۴۲۰ هـ). مقالات الأصول. قم: مجمع الفكر الإسلامي.
کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۵ هـ.ش). حقوق مدنی خانواده. تهران: شرکت سهامی انتشار بهمن برنا.
مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۴ هـ). مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
مغنیه، محمدجواد. (۱۹۷۵ م). اصول الفقه فی ثوبه الجديد. بیروت: دارالعلم للملایین.
نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ هـ). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

References

The Holy Qur'an

A Group of Authors. 1441 AH. **Al-Fā'iq ft al-Uṣūl**. Qom: Seminary Publishing Center (Markaz-i Nashr-i Hawzah 'Ilmiyyah).

Al-Āmilī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. 1413 AH. **Masālik al-Afhām ilā Tanqīh Sharā'i al-Islām**. Qom: Islamic Studies Institute (Mu'assasat al-Ma'ārif al-Islāmiyyah).

Al-Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. 1415 AH. **Al-Makāsib al-Muḥarramah**. Qom: The World Congress in Honor of the Great Shaykh al-Anṣārī.

Al-Ardabīlī, Aḥmad ibn Muḥammad. (1983). **Majma' al-Fā'idah wa al-Burhān ft Sharḥ Irshād al-Adhhān**. Qom: Islamic Publications Office (Daftar-i Intishārāt-i Islāmī).

Badrān, Abū al-'Aynayn Badrān. [n.d.]. **Tārīkh al-Fiqh al-Islāmī wa Naẓariyyat al-Milkiyyah wa al-'Uqūd**. Beirut: Dār al-Nahḍah al-'Arabiyyah.

Al-Bihbahānī, Muḥammad Bāqir. 1415 AH. **Al-Fawā'id al-Ḥā'iriyyah**. Qom: Islamic Thought Research Center (Majma' al-Fikr al-Islāmī).

Al-Ḥillī, al-Ḥasan ibn Yūsuf ibn Muṭahhar. 1410 AH. **Irshād al-Adhhān ilā Ahkām al-Īmān**. Qom: Islamic Publications Office (Daftar-i Tablighāt-i Islāmī).

Al-Ḥillī, al-Ḥasan ibn Yūsuf ibn Muṭahhar. 1413 AH. **Mukhtalaf al-Shī'ah fī Ahkām al-Sharī'ah**. Qom: Islamic Publications Office.

Al-Ḥillī, Ja'far ibn al-Ḥasan. 1408 AH. **Sharā'i' al-Islām fī Masā'il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām**. Qom: Ismā'īliyyān Institute.

Al-Ḥillī, Muḥammad ibn Aḥmad ibn Idrīs. 1410 AH. **Al-Sarā'ir al-Ḥāwī li Tahṛīr al-Fatāwī**. Qom: Islamic Publications Office.

Ibn al-Athīr, al-Mubārak ibn Muḥammad al-Jazarī. 1367 Sh. **Al-Nihāyah fī Gharīb al-Ḥadīth wa al-Athar**. Qom: Ismā'īliyyān Publications Institute.

Ibn Fāris, Aḥmad. 1404 AH. **Mu'jam Maqāyīs al-Lughah**. Qom: Islamic Publications Office (Maktab al-Ilām al-Islāmī).

Ibn Manzūr, Muḥammad ibn Mukarram. 1414 AH. **Lisān al-'Arab**. Beirut: Dār al-Fikr.

Al-'Irāqī, Diyā' al-Dīn. 1420 AH. **Maqālāt al-Uṣūl**. Qom: Islamic Thought Research Center (Majma' al-Fikr al-Islāmī).

Al-Iṣfahānī, Muḥammad Ḥusayn. (1997). **Ḥāshiyat Kitāb al-Makāsib**. Qom: Anwār al-Hudā.

Al-Iṣfahānī, Muḥammad Ḥusayn. (2008). **Nihāyat al-Dirāyah**. Beirut: Ahl al-Bayt Institute (Mu'assasat Āl al-Bayt).

Al-Jurjānī, 'Alī ibn Muḥammad. 1403 AH. **Al-Ta'rīfāt**. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyyah.

Kātūziyān, Nāṣir. (2006). **Huquq-i Madanī-i Khānavādah (Family Civil Law)**. Tehran: Bahman Burnā Publishing Joint-Stock Company (Shirkat Sahāmī Intishār Bahman Burnā).

Khallāf, 'Abd al-Wahhāb. [n.d.]. **Ilm Uṣūl al-Fiqh**. Cairo: Maktabat al-Da'wah.

Khomeini, [Sayyid] Rūḥollāh. 1382 Sh. **Tahdhīb al-Uṣūl**. Qom: Dār al-Fikr.

Al-Majlisī, Muḥammad Bāqir. 1404 AH. **Mir'āt al-'Uqūl fī Sharḥ Akhbār Āl al-Rasūl**. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyyah.

Mughniyah, Muḥammad Jawād. (1975). **Uṣūl al-Fiqh fī Thawbihi al-Jadīd**. Beirut: Dār al-'Ilm lil-Malāyīn.

Al-Najafī, Muḥammad Ḥasan. 1404 AH. **Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharā'i al-Islām**. Beirut: Dār Ihya' al-Turāth al-'Arabī.

Ṣubḥānī, Ja'far. (2003). **Irshād al-'Uqūl ilā Mabāḥith al-Uṣūl**. Qom: Imām Ṣādiq (AS) Institute.

Al-Ṭabāṭabā'i, Sayyid Muḥammad Kāzīm. 1426 AH. **Ḥāshiyat Farā'id al-Uṣūl**. Qom: Dār al-Hudā.